

## سابقه کتاب لغت در فارسی و منظومه جامع اللغات

جامع اللغات فرهنگی است منظوم از نیازی حجازی. قدیمترین جا که ذکر این فرهنگ آمده است در مجمع الفرس سروری است و البته در تحریر اول آن که به سال ۱۰۰۸ هجری قمری صورت گرفته است و پس از آن در فرهنگ جهانگیری از جمال‌الدین حسین اینجو که در فاصله ۱۰۰۵ تا ۱۰۱۴ هجری تألیف شده است و هرچند سال ۱۰۰۵ مقدم بر ۱۰۰۸ است که سال تألیف مجمع الفرس است و علی‌الظاهر باید فرهنگ جهانگیری را قدیمترین مأخذ ذکر جامع اللغات حساب کنیم، اما چون اولاً سال ۱۰۰۵ آغاز تألیف است نه اتمام آن و ثانیاً چون تحریر اول سروری جزء مأخذ جهانگیری بوده است بدین جهت مجمع الفرس را قدیمترین مأخذ ذکر جامع اللغات دانستیم.

پیش از معرفی این کتاب به مقدمه‌ای در نهایت اختصار نیازمندیم و آن اینکه به فرهنگ‌نویسی در ایران از دیرباز توجهی بوده است، اما بر اثر نیازمندی بسیار به دانستن معارف اسلامی و تعالیم قرآن کریم و احادیث و اخبار و درک معارف اقوام غیر ایرانی که به اسلام درآمده بود و آگاهی بر کتابهای ترجمه شده از سریانی و یونانی و غیره به زبان تازی، نخست ایرانیان به جمع‌آوری و تدوین لغات تازی روی آوردند و در این راه با دید وسیع و حوصله علمی و کوشش بسیار کتابهای لغت ارزنده‌ای، تازی به تازی، و سپس تازی به پارسی، با کیفیات مختلف از قبیل دستگامی یا موضوعی، مختص به اسماء، و ویژه مصادر و غیره، گاه منظم برحسب مخارج حروف و یا مرتب بر ابواب ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی و یا منتظم برحروف الفبا برحسب حرف اول لغت و یا حرف آخر آن و سرانجام با ترتیب کامل الفبایی تهیه دیدند و نوع جالب این رشته تألیف به نظم کشیدن لغات تازی و معادل فارسی آنها بود که اصطلاحاً "عنوان" "نصاب" دارد و قدیمترین آنها ظاهراً "نصاب‌الصبیان"، ابونصر بدرالدین محمد فراهی سیستانی است که در اوایل قرن هفتم هجری می‌زیسته است و عنوان عام لغات منظوم نیز مأخوذ از نام کتاب اوست.

نصاب فراهی تا روزگار ما بسبب سهولت آموختن و از بر کردن و تنوع مطالب جزء کتابهای درسی مدارس و مکاتب بود و روش مناسب تعلیم آن موجب تقلید و تحریر شرحها شده است.

اما در زمینه لغت فارسی به فارسی نخست این نیاز برای حل مشکلات شعری احساس گردید، بدین توضیح که هرچند فارسی دری زبان رسمی مردم سرزمینهای پهناور ایران اسلامی بود و فرمانها و کتابتها و نظامات دیوانی و اجتماعی و قراردادهای عمومی و مباحثات دینی و مذهبی را به قول ناصر خسرو پارسیگویان در این زبان فرا می‌گفتند و به کار می‌بردند، اما چون برخی نواحی زبان محلی داشت همانند زبان آذری در شمال غربی ایران، سکنه این نواحی، که فارسی دری یعنی زبان رسمی و ادبی را به درس فرا می‌گرفته بودند در آثار این زبان خاصه در آثار شعری گاهگاه نیازمند دانستن مفهوم کلمه‌های و مقصود جمله‌های و معنایی و لغتی می‌گشتند. بخصوص که در زبان شاعران دوره سامانی تعدادی لغات زبانهای محلی حدود بخارا و ماوراءالنهر و ترکستان و نواحی مجاور آن نظیر سغدی و ختنی و خوارزمی و غیره وجود داشت که درک معانی آنها برای عامه دری زبانان نیز خالی از دشواری نبود تا به مردم نواحی دیگر چه رسد.

رفع این دشواریها بود که سبب تدوین فرهنگهای فارسی به فارسی گردید و گرنه در سخن روزانه و تداول روزمره کسی از دری زبانان خود را محتاج کتاب لغت نمی‌دید و در تنگنای لغت ندانی قرار نمی‌گرفت تا برای رفع آن کمر بندد و تدوین لغتنامه کند. پیداست که این نیاز و رفع آن در سرزمینهای غیرموطن زبان دری یعنی خراسان بزرگ، بیشتر بوده است و دلیل آن اینکه از همه فرهنگها که در فارسی تألیف شده است، جز فرهنگ تحفه الاحباب از حافظ اوبه‌بی، فرهنگی سراغ نداریم که در خراسان تألیف شده باشد و قطعی است که این مؤلف هم به فرمان چنین تألیفی کرده است نه برای رفع نیازمندی مردم سرزمین خود.

قطران تبریزی برای آذری زبانان لغتنامه نوشته است همانگونه که اسدی طوسی نیز برای مردم همان ناحیه دست به تألیف فرهنگ زده. حال‌وکار محمد بن هندوشاه نخجوانی در تدوین صحاح الفرس و صفی کحال در مجموعه الفرس و جمالی یزدی در بخشی از فرخنامه نیز چنین است، و آنان که در شبه‌قاره هند به تهیه کتب لغت پرداخته‌اند و نیز فرهنگهای شاخه آسیای صغیر، همگی برای رفع نیاز مردم غیر دری زبان بدین مهم دست یازیده‌اند، یعنی برای دری‌خوانان ساکن این نواحی پهناور.

برای نشان دادن این نیاز که سبب تدوین کتاب لغت یا فرهنگ شده است دلیل متقن تاریخی داریم که اتفاقاً با اولین فرهنگ فارسی به فارسی که تهیه شده است ارتباط واقعی هم دارد و آن مطلبی است که ناصر خسرو در سفرنامه خود آورده است می‌نویسد: "در تبریز قطران نام شاعری را دیدم که شعری نیک می‌گفت اما زبان فارسی نیکو

نمی‌دانست. پیش من آمد دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من بپرسید. با او بگفتم و شرح آن بنوشت".<sup>۱</sup>

این عبارت نشان می‌دهد که قطران زبان دری را به درس خوانده و در آن زبان مهارت یافته بوده و شاعری می‌کرده است تا حدی که شعرش مورد تحسین مردی چون ناصر خسرو واقع گردیده است و امروزه نیز چون به دیوان او بنگریم همین امتیاز را در خواهیم یافت. اما "اولا" او به فارسی روان و خوب نمی‌توانسته است صحبت کند، ثانيا" در مطالعه دیوان دو شاعر خراسانی یعنی دقیقی طوسی و منجیک ترمذی برخی لغات و تعبیرات برایش دشواری داشته است، از این جهت آن مشکلات را از ناصر خسرو پرسیده و توضیحات او را یادداشت کرده است و من گمان دارم که ظاهراً همین توضیحات و شرحهاست که پایه فرهنگ شده است که این مرد آذری زبان دری دان با نام "تفاسیر اللغة" تحریر کرده است. فرهنگ مختصر و دارای سیصد لغت که من آن را نخستین لغت فارسی به فارسی حساب می‌کنم، چه اسدی لغت خود را پس از آن نوشته و بدان اشاره طنزآمیزی هم کرده است (البته به قدمت لغت ابوجعفر سفدی که ذکر آن هم نخستین بار جزء مآخذ مجمع الفرس سروری دیده می‌شود نیز باید به دیده تردید نگریست و تا سندی بر آن اقامه نکردد نباید آن را از اوایل قرن چهارم دانست).

باری فرهنگ نویسی از قطران آغاز گردید و سپس اسدی لغتنامه خود را برای مردم آذربایجان نوشت، باز با این تذکر صریح که "دیدم شاعران را که فاضل بودند و لیکن لغات پارسی کم می‌دانستند"<sup>۲</sup>. و پس از او هم فرهنگ نویسی در ایران و هند و آسیای صغیر دنبال شد در حالیکه لغتنامه اسدی پایه و مایه کار همه آن فرهنگ نویسان شده بود و هر کس حسب مورد چیزی بر آن می‌افزود و یا می‌کاست و عبارات شرح لغات را دگرگونی می‌داد تا در قرن یازدهم که سیر لغت نویسی در هند به فرهنگ جهانگیری و در ایران به مجمع الفرس سروری و در آسیای صغیر به لسان العجم شعوری رسید، یعنی به سه فرهنگ جامع و مفصل تا عهد خود و چون بحث ما در مورد جامع اللغات مربوط به قرن دهم است سیر فرهنگ نویسی را دنبال نمی‌کنیم.

\* \* \*

گفتیم قدیمترین جا که نام جامع اللغات آمده است مجمع الفرس است و پس از آن در جهانگیری. نگارنده در تصحیح مجمع الفرس سروری این فرهنگ را در اختیار نداشت و آن را با "فرهنگ منظومه" که گاهگاه در خلال مطالب و شواهد سروری نقلی از آن شده بود یکی می‌پنداشت. بهمین مناسبت موضوع را طی مقاله‌ای در مجله یغما مطرح ساخت

و از کسانی که از این لغتنامه یا دو لغتنامه، جدا آگاهی و خبر داشتند استمداد کرد و ضمناً ابیات و لغات منقول در سروری از فرهنگ منظومه را بیرون نویس کرد و در همان مقاله گنجانید نا راهنمای اهل تحقیق باشد.

خوشبختانه چندی پیش به راهنمایی دوست دانشمندم آقای دکتر علینقی منزوی به نسخه‌ای علی‌الظاهر منحصر به فرد جامع اللغات پی برد و دریافت که این کتاب غیر از فرهنگ منظومه است و به یاری خود ایشان و مساعدت اولیای وقت کتابخانه، مرکزی دانشگاه تهران به تهیه، عکسی از آن نسخه که اصلش در کتابخانه، مدرسه، عالی سپهسالار تحت شماره ۳۱۱۳ نگهداری می‌شود توفیق یافت و اینک به معرفی آن می‌پردازد.

این نسخه به قطع کوچک و جدول و خط آن نستعلیق است. اما کاتب برخی کلمات را نادرست نقل کرده است. کتاب ۱۲۱ صفحه دارد و در هر صفحه به تفاوت میان نه تا دوازده سطر (پنج تا شش بیت) تحریر شده است. در آغاز مقدمه‌ای دارد حدود پنج صفحه که در آن به نام مؤلف و نام کتاب و سبب تألیف که نیازمندی مردم به لغت تازی و فارسی برای خواندن اشعار و کتب است و اینکه "این کتاب نصابی است معالی نساب مشتمل بر لغت فرس و عربی<sup>۳</sup> که از متقدمین و متأخرین هیچ‌کس آنچنان مجموعه‌ای در سراپوستان ابداع بر طاقچه، اختراع ننهاده است" اشاره شده است. ناظم مناسبت را از ایجاد دوزبان فرسو عرب شمتی می‌آورد و مقدمه را به اینکه هشت حرف از حروف الفبا خاص عرب و پنج حرف (پ، چ، ز، ف (با سه نقطه)، گ)<sup>۴</sup> خاص فارسی است و اینکه "کتاب مجموعه، خوبی و جامع جمیع لغات متداوله است و لذا به جامع اللغات تسمیه کرده شده" ختم می‌کند. پس از مقدمه ابیات منظومه آغاز می‌گردد اما ابیات آن متصل نیست بلکه قطعاتی است پیامی که تعداد ابیاتشان به اختلاف از سه بیت تا دوازده بیت است. وزن این قطعات هم یکی نیست یعنی به بحرهای مختلف سروده شده‌اند.

جمع ابیات کتاب ۶۱۳ است. عناوین لغات آن را نزدیک ۱۴۰۰ شماره کرده‌ام. این عناوین گاه کلماتی هستند از ریشه، فارسی به صورت ساده و یا مرکب و گاه مرکب از کلمات از ریشه، فارسی با تازی یا ترکی. اسامی خاص نیز در کتاب عنوان و شرح شده است که به حدود صد مورد می‌رسد و حدود صد عنوان هم کلمات مرکب از ریشه، تازی و فارسی است و یک‌هزار و دویست عنوان بقیه را به نسبت هفتصد و پانصد باید به ترتیب لغات از ریشه، فارسی و لغات از ریشه، تازی و ترکی گرفت.

نام مؤلف کتاب نیازی حجازی است و در نسخه‌ای از فرهنگ سروری نیازی بخاری هم آمده است و جز این آگاهی دیگری از وی نداریم.

زمان تألیف کتاب هم مشخص نیست. اما چون جزو مآخذ سروری و جهانگیری آمده است قطعاً تاریخ تألیف آن از قرن یازدهم پیشتر است. اما در خلال کتاب اشاراتی هست که زمان نظم و تدوین آن را محدود می‌سازد بدین توضیح که در آن از صحاح الفرس محمد بن هندوشاه که در ۷۲۸ تألیف شده است یاد می‌کند و از شارح دیوان خاقانی که محمد بن داود شادی آبادی است و شرح دیوان انوری هم ازوست ذکری دارد که زمان او به قرن هشتم یا نهم برمی‌گردد و نیز از چند خوشنویس نام می‌برد که یا قوت مستعصمی (قرن هفتم) و جعفر (ظاهراً جعفر بایسنقری) (قرن نهم) و اظهر (متوفی در ۸۸۰ هـ. ق.) و سلطان علی و خواجه میرعلی از آن جمله است.

سلطان علی مشهدی در دهم ربیع الاول سال ۹۲۶ هـ. وفات یافته است و خواجه میرعلی در ۹۵۱ هـ. درگذشته است. پس تا اینجا نظم جامع اللغات میان ۹۵۱ تا ۱۰۰۸ (تألیف سروری) (یا ۱۰۰۵ آغاز تألیف جهانگیری) محدود می‌شود. اما فرینه دیگری نیز برای تعیین زمان نظم کتاب داریم و آن اینکه مؤلف ذیل عنوان "اقلیدس" که آخرین عنوان و مطلب کتاب است می‌نویسد:

"فرهنگ لفظ اقلیدس را که به ضم همزه و کسر دال است اسم مردی مصنف آن دانسته، معنی "اقلی" کلید است و معنی "دس" هندسه".

در این عبارت کلمه "فرهنگ راهگشاست. اما مراد از آن کدام کتاب لغت است. در میان کتب لغت فارسی به فارسی لغتنامه، اسدی و فخر قواس و شرفنامه و جهانگیری و لغت میرزا ابراهیم و لغت شیرخانی را عنوان فرهنگ داده‌اند، اما در لغتنامه، اسدی و فرهنگ قواس "اقلیدس" نیامده است. مندرجات شرفنامه و جهانگیری نیز با آنچه در جامع اللغات در خصوص اقلیدس آمده بکلی متفاوت است و در میانه تنها مندرجات فرهنگ میرزا ابراهیم که در ۹۸۶ یا ۹۸۹ هجری (حسب نسخه‌های خطی آن) تألیف شده است با مندرجات جامع اللغات در مورد لغت اقلیدس یکی است. بنابراین احتمال قوی می‌توان داد که مراد نیازی از "فرهنگ" در این مورد فرهنگ میرزا ابراهیم باشد و اگر این حدس درست باشد زمان به نظم آمدن و تدوین جامع اللغات میان سالهای ۹۸۶ تا ۱۰۰۸ هجری محدود می‌گردد.

#### پاورقی‌ها

- ۱ - سفرنامه، چاپ سوم نگارنده ص ۹.
- ۲ - لغتنامه، اسدی، چاپ مرحوم اقبال ص ۱. ۳ - ترکی هم دارد.
- ۴ - ف (با سه نقطه) جالب است برای حروف مختص به فارسی.